

سرشناسه	: اسپوتو، دونالد، ۱۹۴۱-م. Spoto, Donald, 1941
عنوان و نام پدیدآور	: نیمه‌ی تاریک نابغه: زندگی‌نامه‌ی آلفرد هیچکاک / دونالد اسپوتو: ترجمه‌ی محسن امیری.
مشخصات نشر	: تهران: بنیاد سینمایی فارابی، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۸۰۸ ص.: مصور، عکس.
شابک	: ۷۵۰۰۰۰ ریال، ۹-۵۰-۲۷۳۹-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فاپا
یادداشت	: عنوان اصلی: The dark side of genius: the life of Alfred Hitchcock, 1999.
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: هیچکاک، آلفرد، ۱۸۹۹-۱۹۸۰م.
موضوع	: Hitchcock, Alfred
موضوع	: سینما -- انگلستان -- تهیه‌کنندگان و کارگردانان -- سرگذشت‌نامه Motion picture producers and directors -- England -- Biography
شناسه افزوده	: امیری، محسن، ۱۳۵۹-، مترجم
شناسه افزوده	: بنیاد سینمایی فارابی
رده بندی کنگره	: PN ۱۹۹۸ / ۳ / ۵ الف ۹ هـ / ۱۳۹۸
رده بندی دیویی	: ۷۹۱ / ۴۳۰ ۲۳۳۰ ۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۶۲۹۹۳۰
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فاپا



انتشارات بنیاد سینمایی فارابی

نیمه‌ی تاریک نابغه زندگی‌نامه‌ی آلفرد هیچکاک

نویسنده: دونالد اسپوتو

مترجم: محسن امیری

مدیر اجرایی: مریم رهبر

طراح جلد و صفحه‌آرا: حمید کریمی

ویراستار: مهناز یزدانی

ناظر چاپ: یوسف بزاز

لیتوگرافی: نقره ابی

چاپ و صحافی: مؤسسه‌ی فرهنگی هنری مشعر

شمارگان: ۱۰۰۰

نوبت چاپ: دوم، ۱۴۰۲

قیمت: ۵۴۰/۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۳۹-۵۰-۹

ISBN: 978-964-2739-50-9

همه‌ی حقوق متعلق به بنیاد سینمایی فارابی و محفوظ است.

نشانی: تهران، خیابان ولیعصر، بالاتر از پارک ساعی، نرسیده به توانیر، نبش کوچه لنگران، پلاک ۲۴۵۴

ساختمان شماره ۳ بنیاد سینمایی فارابی، کد پستی: ۱۴۳۴۸۴۳۶۱۹ تلفن: ۰۲۱-۸۸۲۰۸۹۰۳

تلفن فروشگاه انتشارات: ۰۲۱-۸۸۸۸۰۳۲۶

فهرست

۱۱ پیش گفتار

۱۵ یک: مارس ۱۹۷۹
این کاری است که با بچه‌های تخمس می‌کنند...!

۲۳ دو: ۱۹۲۰ - ۱۹۱۸
کاری ثابت با درآمدی مشخص

۶۷ سه: ۱۹۲۵ - ۱۹۲۰
کارآموزی

۱۰۷ چهار: ۱۹۲۷ - ۱۹۲۵
کار خدا

۱۴۷ پنج: ۱۹۳۴ - ۱۹۲۸
من فقط بلدم ملودرام بسازم!

شش: ۱۹۳۶ - ۱۹۳۴
این فیلم یک بی آبرویی تمام عیار است! ۱۹۵

هفت: ۱۹۳۹ - ۱۹۳۷
آن دنیای دیگر ۲۲۷

هشت: ۱۹۴۰ - ۱۹۳۹
بدیهیات ۲۶۹

نه: ۱۹۴۴ - ۱۹۴۱
رخ دادن حادثهای ناگوار ۳۲۱

ده: ۱۹۴۹ - ۱۹۴۵
زور زن، خودش می آید! ۳۸۱

یازده: ۱۹۵۵ - ۱۹۵۰
یک فیلم همه چیز تمام (پنجره‌ی عقبی) ۴۳۵

دوازده: ۱۹۵۹ - ۱۹۵۵
زن اثیری ۴۹۹

سیزده: ۱۹۶۴ - ۱۹۶۰
خیاط و کوزه (ماجرای هدرن) ۶۱۳

چهارده: ۱۹۷۲ - ۱۹۶۴
نویسنده تبدیل می شود به قسمتی از فیلم ساز (اشک هیچکاک) ۶۷۵

پانزده: ۱۹۷۹ - ۱۹۷۳
اصلاً سرگرم کننده نیست! ۷۴۱

شانزده: ۱۹۸۰ - ۱۹۷۹
کاری که با بچه‌ی تخس کردند! ۷۸۱

نمایه‌ی فیلم‌ها ۷۹۳

شیفتگی و علاقه‌ی من به آلفرد هیچکاک به سی سال پیش بازمی‌گردد. در آن زمان من یک بچه‌مدرسه‌ای بودم و او در حال تبدیل شدن به یک چهره‌ی جهانی. در دهه‌ی پنجاه که در اوج شهرت و محبوبیت بود سالی یکی دو فیلم می‌ساخت و نمک آن‌ها ظهور ناگهانی شخص خودش بود که از جلوی بازیگری عبور می‌کرد، یا سوار قطاری می‌شد. مجری سلسله‌نمایش‌های هفتگی خودش - که از تلویزیون پخش می‌شد - هم بود و انگار با این کار می‌خواست نفوذ و حضورش را به داخل اتاق‌های نشیمن‌مان گسترش دهد. او رفتارهایی سرد و بی‌روح از افراد جامعه‌ستیز را به تصویر می‌کشید که گویی این بشر اصلاً مال این دنیا نیست و مال عالمی دیگر است. دنیایی که جنایت در آن امری پیش‌پاافتاده است و خیانت افراد به هم مسئله‌ای عادی و معمولی! در همین ایام بود که نام هیچکاک در لابه‌لای قفسه‌های کتاب‌فروشی‌ها هم خودنمایی می‌کرد: منتخبی از مجموعه داستان‌های آلفرد هیچکاک روانه‌ی بازار شده بود. او از همه‌ی رسانه‌های ارتباط‌جمعی و سرگرم‌کننده سود می‌جست و ماهی نبود که بگذرد و مصاحبه‌ای از هیچکاک در نشریات محلی یا روزنامه‌های بین‌المللی منتشر نشود.

بیست سال بعد، دقیق‌ترش می‌شود ۱۹۷۵، برای اولین بار سر ساخت پنجاه و سومین و البته آخرین فیلم بلند سینمایی‌اش دعوت شدم. داشتم روی کتابی در مورد فیلم‌هایش کار می‌کردم و در بین تصویربرداری دو صحنه، وقت زیادی را صرف جواب دادن به پرسش‌هایم کرد. یک سال بعد و به رسم تشکر از انتشار کتاب هنر آلفرد هیچکاک، به ضیافت ناهار دعوت‌م کرد. حالا دیگر او به اسطوره‌ای تمام‌عیار تبدیل شده بود و من در خود ترسی آمیخته با احترام را نسبت به وی احساس می‌کردم. این ترس ناشی از ابهت او در ملاقات‌ها و ناهارهای بعدی‌مان هم چنان به قوت خود باقی ماند. در نشست‌ها و جلسات مشترک، صحبت فقط از آنچه او دوست داشت بود و نه چیزی دیگر. به همین علت، شدیداً تحت فشار بودم. درست به همان صورت که فیلم‌هایش را کارگردانی می‌کرد، گفت‌وگوی دونفره‌مان را هم کارگردانی می‌کرد که فقط درباره‌ی مطالبی بود که او می‌خواست: این که هرچه بیشتر از دیگران بگوید و کمتر از خودش آدمی گرم و دوست‌داشتنی بود، اما در رفتاراش نوعی بی‌اعتنائی خاص و هشداردهنده نیز دیده می‌شد؛ انگار می‌ترسید چیزی را که نباید، لو دهد! از همان اوایل ششستم خبردار شده بود که کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است و این آدم ریگی به کفشش دارد! اتفاقاً عقیده‌ی مشترک همکارانی که سال‌های سال با او کار کرده بودند هم همین بود. اگر کسی می‌خواست به لایه‌های زیرین حرفه‌ی او سرک بکشد و سر از پس‌زمینه و زندگی خصوصی و خانوادگی‌اش درآورد، یا به دوره‌ای خاص از سیر زندگی او علاقه نشان دهد، این مشهورترین چهره‌ی فرهنگی به لاک خودش می‌خزید و چیزی بروز نمی‌داد! در یک چنین مواقعی خوب بلد بود طفره برود، نعل وارونه بزند و کاسه و کوزه‌ی صحبت را به هم بریزد! او با مهارت موضوع بحث را عوض می‌کرد!

بعد از مرگش، در ۱۹۸۰، به دخترش پاتریشیا هیچکاک اوکانل، بیوه‌ی مریض احوال، که حالا سخن‌گوی پدرش بود؛ تمایل خودم را برای نوشتن زندگی‌نامه‌ی پدرش ابراز کردم. او خیلی مؤدبانه پاسخ داد که پدرش تمایلی نداشته که بیش از این در مورد زندگی شخصی‌اش کندوکاو و بحث و تفحص کنند. از این رو، خانواده‌ی هیچکاک هیچ کمک و مشارکتی در تهیه‌ی این کتاب نکردند که با آن پنهان‌کاری و سواس‌گونه‌ی هیچکاک کاملاً سازگار بود. اما با وجود همه‌ی این حرف‌و‌حدیث‌ها،

هیچکاک یک چهره‌ی مشهور جهانی و مردی متمول و با قدرت بود که با هر فیلمی که می‌ساخت، میلیون‌ها انسان را تحت تأثیر نبوغ خود قرار می‌داد و شخصیت و منش او چشم‌ها را خیره می‌کرد و احساسات و عواطف مردم را برمی‌انگیخت. من دوست‌دار او، بیش از ده سال انبوهی از مقالات و مصاحبه‌های او را خوانده و فهرست کرده بودم و در آن‌ها اظهارات متناقض و نگران‌کننده، کمبودها، ضعف‌ها و خلاهایی را یافته بودم که باید پر می‌شدند.

بنابراین، دست به کار شدم. قبل از هر چیز به صرافت متوجه شدم که آلفرد هیچکاک به ندرت مکاتبه و نامه‌نگاری می‌کرده و تقریباً نامه‌ای شخصی از او در دست نیست. او نه دفتر خاطراتی و نه دفترچه‌ی یادداشتی داشت. واقعیتی که نشان‌دهنده‌ی ابهام و پیچیدگی شخصیت اوست. این نبود منابع مکتوب از پیشینه‌ی او را می‌توان نوعی خودممیزی. البته عاجزانه‌ی او دانست؛ چون واقعیت چیز دیگری بود: فیلم‌های او یادداشت‌های روزانه و دفترچه‌ی خاطرات او بودند و توداری جنون‌آمیز او تعمداً و برای منحرف کردن اذهان از واقعیات فیلم‌هایی که می‌ساخت، بود. واقعیات فیلم‌های او به گونه‌ای حیرت‌آور مسائل زندگی شخصی و خصوصی شخص خودش را نمایش می‌دادند. تحقیقات من در انگلستان که نصف عمرش را در آن‌جا گذرانده بود و سپس، در آمریکا ادامه یافت و توانستم از اسناد ملی، بایگانی‌های خانوادگی و ایالتی، پوشه‌های مدرس، و پرونده‌های موجود در استودیوها کمک زیادی بگیرم؛ و به همان اندازه توانستم از افرادی که او را می‌شناختند - هنرمندان، نویسندگان و هنرپیشه‌هایی که با او کار کرده بودند - اطلاعاتی را جمع‌آوری کنم. به جز افرادی محدود و یک استودیوی مهم که از او به‌جا مانده بود، بقیه تمایل داشتند که خاطراتشان را پس از مرگ وی و برای پیسرفت روند کار در اختیارم بگذارند. رفته‌رفته و به‌تدریج تصویری پیچیده و درهم‌تیده از او پدیدار شد: چیزی مرموزتر و اسرارآمیزتر از همه‌ی قصه‌هایی که آن‌ها را به تصویر کشیده بود.